

امام هادی علیه السلام

در مصاف با انحراف عقیدتی

حسین مطهری محب



گذرانندند.^۸ شهادت ایشان در ماه رجب به سال ۲۵۴ هـ ق می‌باشد^۹ که در سامرا در خانه خویش به خاک سپرده شدند.^{۱۰}

امام هادی علیه السلام دهمین ستاره آسمان ولایت در نیمه ذی حجه سال ۲۱۲ هـ ق در شهر پیامبر صلی الله علیه و آله دیده به سرای خاکی گشود.^۱ نام آن حضرت «علی» و کنیه ایشان «ابوالحسن»^۲ و مشهورترین لقبهایشان نقی و هادی می‌باشد^۳ و ایشان را ابوالحسن ثالث و فقیه عسکری نیز گویند.^۴ پدر بزرگوارشان امام محمد تقی، جواد الائمه علیهم السلام و نام مادرشان «سمانه» می‌باشد.^۵ شش سال و پنج ماه از سن مبارکشان سپری نشده بود که پدر بزرگوارشان به شهادت رسیدند^۶ و سی و سه سال، مدت امامت آن حضرت است.^۷ مدت ده سال آخر عمر را تحت نظر متوکل در سامرا

۱. ارشاد، مفید، بیروت، دارالمفید، ۱/۱ من سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ص ۲۹۷.
۲. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، ج ۱، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۳۲.
۳. جلاء العیون، ملا محمد باقر مجلسی، انتشارات علمیه اسلامیة، ص ۵۶۸.
۴. مناقب، ص ۴۳۲.
۵. ارشاد، همان.
۶. مناقب، ص ۴۳۳.
۷. همان.
۸. مناقب، ص ۴۳۳؛ ارشاد، ص ۲۹۷.
۹. ارشاد، ص ۲۹۷.
۱۰. اعلام الوری، طبرسی، دارالمعرفه، ص ۳۳۹.

آن امام بزرگوار در طول مدت اقامت خویش با تنی چند از خلفای عباسی معاصر بودند. نام خلفای معاصر ایشان به ترتیب: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز می‌باشد.^۱

هدایت‌گران جامعه

از آن رو که مسئولیت هدایت جامعه پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله به عهده ائمه طاهرین علیهم السلام است و تبیین معارف اصیل و ناب اسلامی را آنان به عهده دارند و ایشان اند که باید عقیده و فکر مردم را از انحرافات باز دارند، آن بزرگواران هر یک طبق شرائط ویژه حاکم بر دوران امامت خویش، این امر مهم را به بهترین شیوه به انجام رسانیدند. امامان ما هر یک کم و بیش در زمان امامت خویش با انحرافات فکری و عقیدتی درگیر بودند. امام هادی علیه السلام نیز از این امر، مستثنا نبودند. در دوران امامت امام دهم علیه السلام بعضی انحرافات عقیدتی مطرح بود که ریشه در دورانهای قبل داشت؛ ولی به هر حال، از آنجا که جامعه مسلمانان و به خصوص شیعه در زمان امام دهم علیه السلام

دچار بعضی از این مشکلات بود، امام به مناسبت‌هایی با این انحرافات برخورد می‌کرد و با اعلام موضع خویش، نظر حق و صائب را بیان می‌نمود و مردم را از باورهای ناصحیح و غلط باز می‌داشت.

مسئله جبر و تفویض

یکی از مواردی که در متون روایی ما مطرح شده است، مسئله جبر و تفویض و بطلان این دو نظریه افراطی و تفریطی کلامی می‌باشد.

امام هادی علیه السلام در جواب نامه‌ای که اهل اهواز به وی نوشتند و مسئله ابتلای مردم به اختلاف در دین و عقیده به جبر و تفویض را مطرح نمودند و راه چاره را طلبیدند، مطالبی را به تفصیل بیان نمودند که مرحوم ابن شعبه حرّانی در تحف العقول به تفصیل آورده است. حضرت در ابتدا مطالبی را به عنوان مقدمه مطرح کرده و در ضمن آن به یک مسئله اساسی و ریشه‌ای پرداخته است و آن، تمسک به تقلین است که به صورتی مبسوط و

۱. مناقب، ص ۴۳۳.

مستدلّ به اثباتش رسانده است. سپس با استناد به بعضی از آیات الهی و روایات نبوی، ولایت و عظمت و مقام والای مولی الموحّدین امیر مؤمنان، علی علیه السلام را بیان و ثابت نموده است.^۱ شاید سؤالی در اینجا به ذهن برسد که چه ارتباطی است بین این مقدمه و بحث جبر و تفویض؟

حضرت علیه السلام پس از بیان آن مقدمه می فرماید: «پیشاپیش، این شرح و بیان را به عنوان دلیل و راهنما بر آنچه که خواسته ایم مطرح کنیم و به عنوان پشتیبان برای آنچه که در صدد بیان آن هستیم که همان مسئله جبر و تفویض و امر بین این دو است، آوردیم.»^۲

شاید امام علیه السلام خواسته اند با ذکر این مقدمه راه حلّ ریشه ای و اساسی را مطرح نمایند که اگر به ثقلین تمسک می گردید و به سفارشات نبی اکرم صلی الله علیه و آله عمل می شد، هیچ گاه جامعه مسلمانان، دچار چنین تشّت و تفرقه ای نمی گردید و مبتلا به هیچ گونه انحرافی نمی شد.

امام هادی علیه السلام پس از این مقدمه، به اصل مطلب می پردازد و با استناد به

کلام نورانی امام صادق علیه السلام که فرموده اند: «الْأَجْبَرُ وَلَا تَفْوِضُ وَلَكِنْ مَنْزِلَةٌ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ»^۳ نه جبر است و نه تفویض بلکه جایگاهی است بین آن دو جایگاه. شروع به طرح جواب می فرماید و هر دو نظریه را باطل، و نظریه صحیح را امری بین آن دو می داند و نظر قرآن را شاهد بر صدق چنین مقالی می داند و باز برای تثبیت مسئله به کلام امام صادق علیه السلام استناد کرده و می فرماید: «إِنَّ الضَّادِقَ سُئِلَ هَلْ أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ فَقَالَ الضَّادِقُ علیه السلام هُوَ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ. فَقِيلَ لَهُ: فَهَلْ قَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ فَقَالَ علیه السلام: هُوَ أَعَزُّ وَأَفْهَرُ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ»^۴ از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا خداوند، بندگان را بر انجام معاصی، مجبور می کند؟ حضرت فرمود: خداوند عادل تر از این است که چنین کند.^۵ سپس از حضرت علیه السلام سؤال شد

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، صص ۳۳۸-۳۳۹.

۲. همان، ص ۳۴۰.

۳. همان.

۴. همان.

۵. معنی این کلام، این است که اگر قائل به جبر شویم، باید بگوییم که - العیاذ بالله - خداوند، ظالم

که آیا خداوند بندگان را به خود وا گذاشته و کار را یکسره به آنها سپرده است؟ حضرت فرمودند: خداوند عزیزتر و مسلطتر از آن است که چنین کند.

آن گاه می فرماید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «النَّاسُ فِي الْقَدْرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مَقْوُوسٌ إِلَيْهِ فَقَدْ وَهَنَ اللَّهُ فِي سُلْطَانِهِ فَهَوَ هَالِكٌ وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَعَزٌّ أَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَكَلَّفَهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهُ فِي حُكْمِهِ فَهَوَ هَالِكٌ وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَلَمْ يَكْلَفْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَإِذَا أَحْسَنَ حَمْدَ اللَّهِ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَفْتَرَ اللَّهُ؛ فَهَذَا مُسْلِمٌ بِالْبَيْتِ»^۱ مردم در چگونگی اعتقاد به «قدر» سه دسته اند: گروهی بر این باورند که کارها، همه به آنان واگذار شده است. اینان خداوند را در تسلطش سست دانسته اند؛ لذا این گروه در هلاکت اند. و گروهی گمان دارند که خداوند، بندگان را بر انجام گناهان، مجبور می کند و آنان را به چیزهایی مکلف کرده است که طاقت انجام آن را ندارند. اینها خداوند را در حکمش، ظالم دانسته اند و به خاطر

همین، به هلاکت خواهند رسید. و گروهی چنین معتقدند که خداوند، بندگان را به قدر طاقت آنها مکلف نموده است و به آنان بیش از طاقتشان دستور و فرمان نمی دهد. [اینها افرادی هستند] که اگر کار نیکی انجام دهند سپاس خداوند را به جای می آورند و اگر کار بدی از آنان سرزند، از خداوند طلب بخشش می کنند. اینان به اسلام حقیقی دست یافته اند.

پس از این، امام علیه السلام با توضیح بیشتر مسئله جبر و تفویض را بیان کرده، خطا بودن هر دو را تبیین می کند. حضرت می فرماید: «فَأَمَّا النَّجْبِيُّ الَّذِي يَزْعُمُ مَنْ ذَانِ بِهِ الْخَطَأُ فَهَوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَعَزٌّ أَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَعَاقَبَهُمْ عَلَيْهَا وَمَنْ قَالَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهُ فِي حُكْمِهِ وَكَذَّبَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ قَوْلَهُ «وَلَا يُظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^۲ وَقَوْلَهُ «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَن يَظْلِمَ لِعَبِيدٍ»^۳؛^۴ اما قول به جبر که

است، در حالی که خود قرآن می فرماید: «وَلَا يُظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (کهف/۴۹).

۱. همان.

۲. کهف/۴۹.

۳. حج/۱۰.

۴. همان، ص ۳۴۱.

معتقد به آن دچار خطاست، قول کسی است که گمانش بر این است که خداوند، بندگان را بر انجام معصیتهای مجبور کرده است و در عین حال، آنان را بر ارتکاب معاصی، عقوبت می‌کند. کسی که بر این باور باشد، به خداوند نسبت ستمکاری در حکمش داده است و کلام خداوند در قرآن چنین چیزی را تکذیب کرده و مردود دانسته است [آنجا که خداوند می‌فرماید]: «پروردگارت به هیچ کس ظلم نمی‌کند» و نیز می‌فرماید: «این (رسوایی در دنیا و عذاب سوزان در آخرت) به خاطر آن چیزی است که دستانت از پیش فرستاده است و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند.» و در مورد تفویض می‌فرماید: «وَأَمَّا التَّفْوِیْضُ الَّذِي أَبْطَلَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخْطَأَ مَنْ دَانَ بِهِ وَتَقَلَّدَهُ فَهُوَ قَوْلُ الْقَائِلِ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ فَوَّضَ إِلَى الْعِيَادِ اخْتِيَارَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَأَمَلَهُمْ؛^۱ و اما قول به تفویض که امام صادق علیه السلام آن را باطل کرده است و کسی که معتقد بدان باشد، در خطاست، قول کسی است که می‌گوید: خداوند اختیار امر و نهی خود را به

بندگان سپرده است و آنان را رها کرده است.»

«فَمَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَوَّضَ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ إِلَى عِيَادِهِ فَقَدْ أَثْبَتَ عَلَيْهِ الْعَجْزَ وَأَرْجَبَ عَلَيْهِ قَبُولَ كُلِّ مَا عَمِلُوا مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ وَأَبْطَلَ أَمْرَ اللَّهِ وَنَهْيَهُ وَوَعْدَهُ وَوَعِيدَهُ، لِعِلَّةِ مَا رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ فَوَّضَهَا إِلَيْهِ لِأَنَّ الْمُفَوَّضَ إِلَيْهِ يَفْعَلُ بِمَشِيئَتِهِ، فَإِنْ شَاءَ الْكُفْرَ أَوْ الْإِيمَانَ كَانَ غَيْرَ مَرْدُودٍ عَلَيْهِ وَلَا مَحْظُورٍ...»^۲ پس کسی که گمان دارد که خداوند امر و نهی را به بندگان وا گذاشته است، عجز و ناتوانی را بر خدا ثابت کرده است و پذیرش هر عملی را که انجام می‌دهند، چه خوب باشد و چه بد، بر خداوند واجب دانسته است. و امر و نهی و وعده و وعید خدا را باطل شمرده است؛ زیرا گمانش بر این است که خداوند همه اینها را بر او وا گذاشته است؛ چون کسی که کارها بدو سپرده شده، به خواست خود کارها را انجام می‌دهد. پس اگر کفر را برگزیند یا ایمان را بپذیرد، نه ایرادی بر او وارد است و نه منعی.»

۱. همان، ص ۳۴۲.

۲. همان، ص ۳۴۴.

اسم شیعه - گروهی بودند که دچار چنین انحرافی شدند. آنان گروهی بودند که نسبت به ائمه طاهرين علیهم السلام غلو می کردند و حتی بعضی برای آن حضرات قائل به مقام الوهیت بودند. وجود این عده در زمان امام هادی علیه السلام پیشینه تاریخی داشت و به دورانهای قبل از ایشان و حتی به دوران وجود مبارک امیر مؤمنان، علی علیه السلام باز می گشت.

امام زین العابدین علیه السلام این چنین از غلات تبری می جوید و می فرماید: «إِنَّ قَوْمًا مِنْ شَبْعَتِنَا سَيَجُونَا حَتَّى يَقُولُوا فِينَا مَا قَالَتِ الْيَهُودُ فِي عَزْرِي وَقَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ؛ فَلَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ»^۱ عده‌ای از شیعیان ما به صورتی به ما دوستی خواهند ورزید که در مورد ما همان چیزی را می گویند که یهود در مورد عزیر و نصاری در مورد عیسی بن مریم گفتند. نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم.»

ائمه اطهار علیهم السلام همواره به فراخور

امام هادی علیه السلام پس از ابطال هر دو نظریه افراطی و تفریطی، قول حق و نظر صائب را که «امر بین الامرین» می باشد مطرح می نماید: «لَكِنْ نَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَمَلَكَهُمْ اِسْتِطَاعَةً تَعْبُدُهُمْ بِهَا، فَأَمَرَهُمْ وَنَهَاَهُمْ بِمَا أَرَادَ، فَقَبِلَ مِنْهُمْ اِتِّبَاعَ أَمْرِهِ وَرَضِيَ بِذَلِكَ لَهُمْ، وَنَهَاَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَذَمَّ مِنْ عَصَاةٍ وَعَاقَبَهُ عَلَيْهَا»^۱ لکن ما معتقدیم که خداوند با جلالت و عزیز، خلق را به نیروی خود آفرید و توانایی پرستش خود را به آنان داد و بدانچه خواست، آنان را امر و نهی کرد. پس پیروی آنان از امرش را قبول نمود و بدان راضی شد و آنان را از نافرمانی خود بازداشت و هر کسی را که مرتکب نافرمانی او شد، نکوهش کرد و به خاطر نافرمانی، عقوبت نمود.»

امام هادی علیه السلام و غلات

در هر دین و مذهب و نحله‌ای، ممکن است کسانی یافت شوند که در بعضی از آموزه‌ها یا اصول آن، جانب گرافه گویی و مبالغه را بگیرند و درباره شخصیت‌های دینی دچار غلو گردند. متأسفانه در میان شیعیان - و یا به

۱. همان.

۲. اختیار معرفة الرجال، طوسی، تصحیح و تعلیق حسن مصطفوی، ص ۱۰۲.

شرایط با این عده به مبارزه می پرداختند و با گرفتن موضع قاطع در قبال این طرز فکر تا حد ممکن نمی گذاشتند که این عده با انتساب خود به شیعه آنان را بدنام کنند.

از امام سجاد روایت شده است که فرمودند: «أَجِبُونَا حَبَّ الْإِسْلَامِ فَوَاللَّهِ مَا زَالَ بِنَا مَا تَقُولُونَ حَتَّى بَغَضْتُمُونَا إِلَى النَّاسِ؛^۱ ما را آن چنان دوست بدارید که اسلام گفته است. سوگند به خدا! پیوسته چیزهایی را در مورد ما می گویند که در نتیجه آن، دشمنی مردم را متوجه ما می سازید.»

در اینجا باید متذکر شد که تفکر غلو آمیز به صورتهای مختلفی ممکن است محقق شود. مرحوم علامه مجلسی در بحار چنین می گوید: «غلو در مورد نبی و امامان به این است که کسی قائل به الوهیت آنان شود، یا اینکه قائل به شریک بودن آنان با خداوند باشد، در اینکه مورد عبادت واقع شوند یا اینکه آنان در خلق کردن یا روزی دادن با خدا شریک هستند، یا اینکه خداوند در آنان حلول کرده است، یا با آنان یکی شده است، یا اینکه

کسی قائل باشد که اینان، بدون وحی یا الهام از جانب خدا، عالم به غیب هستند، یا اینکه ائمه علیهم السلام را انبیا بدانند، یا قائل به تناسخ ارواح بعضی از ائمه در بعضی دیگر باشند، یا قائل به اینکه شناخت آنان، انسان را از تمامی طاعات بی نیاز می کند و با شناخت و معرفت آنان تکلیفی نیست و نیازی به ترک معاصی نمی باشد.»^۲

همان طور که ملاحظه می شود، اعتقاد به یکی از این امور، غلو است و معتقد به آن غالی به حساب می آید. سپس ایشان می فرماید: «اگر کسی قائل به یکی از این انواع غلو باشد، ملحد و کافر است، از دین خارج شده است؛ همان طور که دلایلی عقلی و آیات و اخبار پیشین و غیر آنها بر این مسئله دلالت دارد.»^۳

امام هادی علیه السلام نیز با توجه به وجود این عده و فعالیت آنان و وجود شخصیتهایی در رأس آنان، سکوت در

۱. الطبقات الكبرى، ابن سعد، دار صادر، ج ۵،

ص ۲۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

۳. همان.

مقابل این گروه گمراه و گمراه کننده را جایز ندانست و به صورتی قاطع و صریح به مبارزه با آنان پرداخت.

سران این گروه منحرف و خطرناک، کسانی چون: علی بن حسکه قمی، قاسم یقطینی، حسن بن محمد بن بابای قمی، محمد بن نصیر فهری و فارس بن حاکم بودند.^۱

احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن شیبیه، هر یک جداگانه نامه‌ای به امام هادی علیه السلام نوشته در ضمن آن اشاره به طرز فکر و عقیده غلات در زمان خود می‌کنند و بعضی از آن معتقدات را بیان کرده و نیز اشاره به دو شخصیت از غالیان زمان خود، علی بن حسکه و قاسم یقطینی نموده، از امام کسب نظر و تکلیف می‌نمایند. امام صریحاً در جواب می‌نویسد: «لَیْسَ هَذَا دِیْنُنَا فَاعْتَرِیْهُ!»^۲ چنین چیزی از دین ما نیست، لذا از آن دوری جو! و در جایی امام هادی علیه السلام این دو شخص را صریحاً لعن می‌کند.

محمد بن عیسی می‌گوید: امام هادی علیه السلام نامه‌ای به من نوشت که شروع آن چنین بود: «لَعَنَ اللهُ الْقَاسِمَ

الْیَقْطِیْنِی وَ لَعَنَ اللهُ عَلِیَّ بْنَ حَسَكَةَ الْقَمِیِّ، اِنَّ شَیْطَانًا تَرَانِیْ لِیْلُقَاسِمَ فِیْوَحِیْ اِلَیْهِ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عُرْوَرًا!»^۳ خداوند قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را لعنت کند! شیطانی در برابر قاسم نمایان می‌گردد و با القای سخنان باطل به ظاهر آراسته او را می‌فریبد.»

نصر بن صباح گوید: حسن بن محمد که معروف است به ابن بابا و محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی را امام عسکری علیه السلام مورد لعن قرار داده است.^۴

حتی طبق آنچه که به ما رسیده است، مسئله تقابل امام هادی علیه السلام فراتر از دوری جستن و بیزاری و لعن آنان است و گاه دستور قتل بعضی از آنان را صادر نموده است.

محمد بن عیسی می‌گوید: «اِنَّ اَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِیَّ علیه السلام اَمَرَ بِقَتْلِ فَاْرِسِ بْنِ حَاتِمِ الْقَزْوِیْنِیِّ وَضَمِنَ لِمَنْ قَتَلَهُ الْجَنَّةَ فَقَتَلَهُ جُنَّیْدٌ»^۵ امام هادی علیه السلام به کشتن فارس

۱. پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۶۰۳.

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)،

صص ۵۱۸-۵۱۶.

۳. همان، ص ۵۱۸.

۴. همان، ص ۵۲۰.

۵. همان، ص ۵۲۴.

باورهای انحرافی به مبارزه برخاسته‌اند تا هر نوع غبار را از چهره شیعه اصیل بزدایند.

مرحوم صدوق در ابتدای کتاب توحید خود می‌گوید: «آنچه باعث شد که من دست به تألیف چنین کتابی بزنم نسبت‌های ناروایی بود که بعضی مخالفین به شیعه می‌دادند که اینان قائل به تشبیه و جبر می‌باشند...؛ لذا با تقرّب جستن به خداوند متعال، دست به تألیف این کتاب در راستای توحید و نفی تشبیه و جبر زدم.»^۱

پس این، مسئله‌ای نبود که ائمه طاهرین به سادگی از آن بگذرند؛ چه این که این نوع باورها با اصل اساسی توحید در تعارض و تقابل بود.

صقر بن ابی دلف از امام هادی علیه السلام در مورد توحید سؤال می‌کند، حضرت می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جِسْمٌ وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا بَنِي [أَبِي] دَلْفٍ إِنَّ الْجِسْمَ مُخَدَّتٌ وَاللَّهُ مُحَدِّثُهُ وَمُجَسِّمُهُ»^۲؛ کسی که گمان کند که خداوند جسم است، از ما نیست و

بن حاتم قزوینی امر فرمود و برای کسی که او را بکشد بهشت را ضمانت کرد و جنید او را به قتل رسانید.»

مجسمه و مشبهه

از جمله عقاید و باورهای انحرافی که در میان مسلمانان وجود داشت و حتی گاه میان شیعیان هم رسوخ کرده بود و بر اساس بعضی اخبار که به ما رسیده است، در زمان امام هادی علیه السلام موجب اختلاف و دو دستگی در میان شیعه شده بود، باور به جسم بودن خدا و یا باور به اینکه خداوند قابل رؤیت می‌باشد، بوده است.

شایان ذکر است که فرهنگ و آموزه‌های شیعه به لحاظ اینکه سرچشمه‌ای زلال و پاک دارد، همیشه به دور از هر گونه کژی بوده، محتوای آن موجب فخر و مباهات هر شیعی می‌باشد؛ ولی گاه به عللی که گفتار پیرامون آن خود تحقیقی جدا را می‌طلبد، بعضی باورها به میان شیعیان رسوخ کرده است که موجب افترا و تهمت به اصل شیعه شده است؛ لذا ائمه ما و به تبع بزرگان ما همیشه با

۱. همان، صص ۱۸-۱۷.

۲. همان، ص ۱۰۴، ح ۲۰.

پروردگارا! گمانهای متوهمان به خطا رفته است و اوج نگاه نگرندگان [به دامنه اوصافت] نرسید و زبان توصیف‌گران از کار افتاد و ادعاهای مبطلان نابود گشت؛ زیرا فرّ و شکوهت بالاتر از آن است که [خرد انسانی را] تصوّر آن باشد.

ما در دنیا و آخرت از او بیزار هستیم. ای پسر ابی دلف! جسم حادث است و خداوند آن را به وجود آورده و به آن جسمیت داده است.

و نیز سهل بن زیاد از ابراهیم بن محمد همدانی نقل می‌کند که به امام هادی علیه السلام چنین نوشتم که دوستان شما در این شهر در توحید اختلاف دارند. بعضی می‌گویند که خداوند، جسم است و بعضی دیگر می‌گویند که او صورت است. حضرت در جواب به

خط خود نوشت: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۱ منزه است آن که محدود نیست و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است.»

همچنین از سخنان برخی افراد چنین برمی‌آید که عقیده داشتند خداوند قابل رؤیت می‌باشد و با دیدگان می‌توان او را دید. ائمه علیهم السلام با این طرز تفکر نیز به مقابله پرداختند. از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «جاء حَبِيزُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حَسْبَ عِبَادَتِهِ؟ فَقَالَ: وَيَلِكُ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيَلِكُ لَا تُدْرِكُهُ الْعَيْنُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَيْتُهُ الْقَلْبُوبَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»^۲ یکی از احبار نزد امیر مؤمنان آمد و از حضرت پرسید که آیا هنگام پرستش الهی، خدایت را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم، پرستش نکرده‌ام. باز سؤال نمود چگونه او را دیده‌ای؟

۱. همان، ص ۱۰۰، ح ۹؛ کافی، ج ۱، ص ۱۵۶،

ح ۵.

۲. توحید، ص ۱۰۹، ح ۶.

فرهنگ و آموزه‌های شیعه به لحاظ اینکه سرچشمه‌ای زالال و پاک دارد، همیشه به دور از هر گونه کژی بوده، محتوای آن موجب فخر و مباهات هر شیعی می‌باشد

اوصاف] نرسید و زبان توصیف‌گران از کار افتاد و ادعاهای مبطلان نابود گشت؛ زیرا فَرّ و شکوهت بالاتر از آن است که [خرد انسانی را] تصوّر آن باشد. تو در جایی هستی که انتها ندارد و هیچ چشمی نمی‌تواند تو را بنگرد و هیچ عبارتی را توان توصیف تو نیست. چقدر دور است [اندیشه‌های انسان از درک مقام والایت] ای سر منشأ هستی! ای یگانه! تو در لباس عزت و کبریایی خود فراتر از هر نیرویی هستی و با جبروت خود بالاتر از تیررس هر اندیشمند تیزیابی قرار داری.^۳

حضرت فرمود: وای بر تو! چشمها هنگام نظر افکندن او را درک نمی‌کنند، بلکه دلها با حقایق ایمان او را می‌بینند.»

احمد بن اسحاق نامه‌ای به حضرت هادی علیه السلام می‌نویسد و از آن حضرت در مورد رؤیت خدا و اختلاف مردم در این باره سؤال می‌کند که حضرت به صورتی مستدلّ و منطقی، رؤیت الهی را مردود دانسته، قائل شدن به دیدن خداوند با چشمان را قول به تشبیه می‌داند.^۱

از آن حضرت جملاتی نورانی حاکی از عظمت و بزرگی آفریدگار جهان و معرفت امام علیه السلام نسبت به خداوند متعال نقل شده است. سهل بن زیاد گوید که آن حضرت چنین فرمود: «إِلَهِي تَاهَتْ أَوْهَامُ الْمُتَوَهِّمِينَ وَقَصُرَ طَرْفُ الطَّارِفِينَ وَتَلَاثَتْ أَوْصَافُ الْوَاصِفِينَ وَاضْمَحَلَّتْ أَقْوَاسُ الْمُنْبَطِلِينَ عَنِ الدَّرَكِ لِعَجَبِ شَأْنِكَ أَوْ التَّوَقُّوعِ بِالْبَلْوَعِ إِلَى عُلُوكَ، فَأَنْتَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي لَا يَتَنَاهَى وَلَمْ تَقْعْ عَلَيْكَ عَيُونٌ بِإِشَارَةٍ وَلَا عِبَارَةٍ هَيَّاهُتَ ثُمَّ هَيَّاهُتَ يَا أَوْلَى، يَا وَحْدَانِي، يَا قَرْدَانِي، سَمَخَتْ فِي الْعُلُوقِ بَعِيرَ الْكَبِيرِ، وَأَزْتَفَعَتْ مِنْ وَرَاءِ كُلِّ غَوْرَةٍ وَنَهَائِيَةِ بَجَبْرُوتِ الْفَخْرِ؛^۲

پروردگارا! گمانهای متوهمان به خطا رفته است و اوج نگاه نگرندگان [به دامنه

۱. همان، ص ۱۰۹، ح ۷.

۲. همان، ص ۶۶، ح ۱۹.

۳. ترجمه از کتاب زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۱۲.